



مقایسه‌ی تطبیقی شعر نزار قبّانی و حسین منزوی

اشرف احمدی^۱

دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید بهشتی

تاریخ پذیرش: ۹۲/۴/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۲۱

چکیده

ادبیات تطبیقی به مقایسه‌ی وجوه مشترک، در میان آثار فرهنگی ملل مختلف می‌پردازد. از آن‌جا که جهان امروز در عصر ارتباطات به سر برده و در پی ساختن دهکده‌ای جهانی‌ست، رسیدن به شناختی جامع و کامل، بدون شناخت دنیای پیرامون، غیر ممکن و از محالات خواهد بود. بی‌شک ما هرگز نخواهیم توانست به شناخت دقیقی از خود برسیم اگر فقط خودمان را بشناسیم. در این مقاله سعی شده است تا با مقایسه‌ای میان آثار منظوم دو شاعر مطرح دوران معاصر یعنی حسین منزوی و نزار قبّانی، که در فرهنگ خود شاعرانی بدعت‌گذار و صاحب سبک هستند، هم‌سویی‌ها و هم‌سانی‌های موجود در آثار

1. Email: ashraf.ahmady@yahoo.com

این دو هنرمند هنرآفرین را بکاویم و تأثیر و تأثر متقابل جنبه‌هایی از نمودهای دو فرهنگ ایرانی و عربی را بشناسیم. از آن جا که بحث در همه‌ی وجوه محتوایی و ساختاری در اشعار این دو شاعر نوپرداز نیازمند مجالی فراخ‌تر است، تنها به تطبیق جنبه‌هایی نظیر عشق، زن، سیاست و اشعار میهن‌پرستانه که نمود پررنگ‌تری در آثار آنان داشته است، پرداخته می‌شود.

کلید واژه‌ها: ادبیات تطبیقی، نزار قبانی، حسین منزوی، زن و عشق،

میهن‌پرستی و سیاست.

مقدمه

ادبیات تطبیقی یا "الادب المقارن" عبارت از مطالعه و بررسی مقایسه‌ای آثاری با زمینه‌های فرهنگی گوناگون است (غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۳۱). در این روش تنها ادبیات دو کشور مقایسه نمی‌شود، بلکه گاه موضوعات ادبی میان چند کشور با یکدیگر و یا یک کشور با کشورهای دیگر نیز در ترازوی مطابقه و مقایسه قرار می‌گیرند. این فرم از نقد هم‌چنین شامل مقایسه‌ی دوره‌های مختلف ادبیات در یک کشور و یا مقایسه‌ی شیوه‌های مشابه در کشورهای مختلف نیز هست.

هم‌چنین ادبیات تطبیقی یا "comparative literature" تنها مقابله‌ی میان مجموعه‌ای از متون گوناگون نیست، بلکه چشم اندازی از بررسی و تحقیق درباره‌ی هر چیزی است که با ادبیات سر و کار دارد و کشف ارتباط آن با دیگر عناصر تشکیل دهنده‌ی یک فرهنگ؛ از آن جا که ادبیات روز به روز در مسیر جهانی شدن گام برمی‌دارد، هر ملتی در عین تأثیرگذاری بر ملل دیگر در حال تأثیر پذیری از فرهنگ، آداب و رسوم و سنن کشورهای دیگر نیز هست.

« برخی مفهوم ادبیات تطبیقی را نارسا می‌دانستند و نام‌هایی چون تاریخ ادبیات تطبیقی، تاریخ ادبی تطبیقی و تاریخ تطبیقی ادبیات را پیشنهاد می‌کردند، در حالی که برخی دیگر تعبیر تاریخ روابط ادبی را دقیق‌تر می‌دانستند. سرانجام نخستین بار در سال ۱۸۲۷ فیلمان _استاد دانشگاه سوربن _ اصطلاح "ادبیات تطبیقی" را پیشنهاد کرد که با اقبال بیشتری روبرو شد» (کفافی، ۱۳۸۲: ۷).

ادبیات تطبیقی را می‌توان ابزاری برای وانگری ادبیات جهان دانست و آن را دریچه‌ای

برای دیدن و شنیدن افکار و اندیشه‌های انسان‌هایی از هر رنگ و نژاد، با هر زبان و ملیت و با هر دین و مسلک به حساب آورد. این دانش ادبی به خوبی نشان می‌دهد که اندیشه‌های انسانی تا چه حد به یکدیگر شبیه و نزدیک بوده‌اند و برخلاف تمام تفاوت‌های موجود و طرز بیان متفاوتی که گاه در بازگویی اندیشه‌ها و عواطف انسانی در میان آن‌ها موجود است، همگی از سرچشمه‌ای واحد نشأت می‌گیرند. به بیان دیگر ادبیات تطبیقی، زمینه را برای خروج ادبیات بومی از انزوا و عزلت فراهم می‌کند و آن را به عنوان جزیی از کل بنای میراث ادبی جهانی در معرض افکار و اندیشه‌ها قرار می‌دهد (ر.ک. غنیمی هلال، ۱۳۷۳: ۴۴).

حسین منزوی

منزوی در پاییز سال ۱۳۲۵ در زنجان به دنیا آمد. پدر و مادرش هر دو معلّم روستاهای زنجان بودند. وی سال‌های آغازین زندگی‌اش را در روستاهای آن شهر سپری کرد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس زادگاهش به پایان رساند و در سال ۱۳۴۴ وارد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران شد.

اولین دفتر شعر منزوی در سال ۱۳۵۰ با همکاری انتشارات بامداد به چاپ رسید و با همان مجموعه برنده‌ی جایزه‌ی اولین دوره‌ی شعر فروغ هم شد و به عنوان بهترین شاعر جوان آن دوره معرفی گردید. *حنجره‌ی زخمی تغزل*، مطرح‌ترین شعر جوان در سال پنجاه بود. شاعر که با این مجموعه امید فراوانی در میان هواداران شعر نو برانگیخته بود، بعدها عمدتاً به غزل‌سرایی روی آورد (ر.ک. لنگرودی، ۱۳۷۸: ۲۳۰).

دومین کتاب منزوی پس از هشت سال سکوت با نام *صفر خان* در قالب یک شعر بلند سروده شد. شعری در ستایش صفر قهرمانیان که سی و سه سال از عمر خود را در دوران محمد رضا پهلوی در زندان سپری کرده بود.

آثار دیگر منزوی عبارتند از: از شوکران و شکر، با عشق در حوالی فاجعه، از کهربا و کافور، از ترمه و تغزل، این ترک پارسی گوی (که بررسی اشعار شهریار است)، حیدر بابا (که ترجمه‌ی نیمایی از منظومه‌ی حیدر بابایه سلام شهریار است)، منظومه‌ی این کاغذین جامه، با سیاوش از آتش، با عشق تاب می‌آورم، به همین سادگی و از خاموشی‌ها و فراموشی‌ها.

او در سال‌های پایانی عمر به زادگاه خود بازگشت و تا هنگام مرگ در آن جا باقی ماند. منزوی هرگز کار دولتی نداشت و تنها از راه انتشار شعرهایش گذران عمر کرد. وی در

اردیبهشت ۱۳۸۳ در تهران چشم از جهان فرو بست.

بررسی سبک شعری منزوی

منزوی از معدود شاعران معاصر در ادبیات ایران است که بخصوص در سرایش غزل صاحب سبک بود. وی در غزل از شاعرانی چون حافظ، سعدی، مولوی و خیام الگو می‌گرفت و نیما، شاملو، فروغ و نادرپور را بسیار دوست می‌داشت. او را می‌توان بنیان‌گذار شیوه‌ای دیگر از تغزل نامید، غیر از آنچه امروزه به کار می‌رود. غزل امروز مسائل سیاسی، اجتماعی، مذهبی، پند و اندرز و موضوعاتی از این دست را دست‌مایه‌ی کار خود قرار داده و گویا شاعران فراموش کرده‌اند که غزل به چه معناست و تغزل چیست؟ اما منزوی به غزل به عنوان یک گفتگوی عاشقانه نگاه می‌کرد، به دور از هر کاربرد دیگری. عشقی که منزوی از آن سخن می‌گوید، لزوماً عشق ملموس زمینی نیست گرچه شامل آن هم می‌شود:

مجال بوسه به لب‌های خویشتن بدهیم که این بلیغ‌ترین مبحث شناسایی ست
(فتوحی، ۱۳۸۸: ۲۴)

در شعر منزوی عشق در هر چیزی خودنمایی می‌کند و به جلوه در می‌آید، حتی در مرگ:

گزیدم از میان مرگ‌ها این‌گونه مردن را تو را چون جان فشردن دربر، آن‌گه جان سپردن را ...
(فتوحی، ۱۳۸۸: ۱۵۲)

او تا آن‌جا پیش می‌رود که خود را نیز عشق می‌نامد:

نام من عشق است آیا می‌شناسیدم؟ زخمی‌ام، زخمی سراپا می‌شناسیدم؟
(همان، ۴۶۷)

غزل معاصر که با نیما به وجود آمده بود، تحت تأثیر شعر آزاد نیمایی مسیری تازه پیدا کرد و شکلی نو به خود گرفت. در این مسیر شاعران تلاش کردند تا قالب غزل را از شیوه‌ها و مفاهیم فرسوده‌ی سنتی تهی کنند و جانمایه‌ها و درونمایه‌های فکری و عاطفی تازه‌ای را در آن جای دهند و منزوی در این خط سیر جایگاه ویژه‌ای دارد. او **غزل تصویری** یا **نو** را به زیباترین شکل وارد غزل کرد (ر.ک. روزبه، ۱۳۷۸: ۱۳۸).

مضامین غزل‌های او را تغزل‌های لطیف و رمانتیک شکل می‌دهند. غنای تصاویر نو و

جاندار، توصیفات زیبای به روز شده و تخیلات آسمانی و ملکوتی از ویژگی‌های غزل عاشقانه‌ی اوست. از خصوصیات دیگر غزل منزوی به کارگیری ادبیات عامیانه در شعر است. او به راستی پیرو فروغ است آن‌جا که می‌گوید: «شعر ما به مقداری کلمات تازه احتیاج دارد و باید جسارت گنجاندن آن‌ها را در خود پیدا کنیم» (جعفری، ۱۳۸۷: ۳۲۹).

«دست مایه‌ی اصلی شعرهای منزوی تغزّلات عاشقانه است و همین نکته، حوضه‌ی مفاهیم و مضامین او را بسیار تنگ و محدود می‌کند و افق تماشای او را از گستردگی محروم می‌سازد. این است که شاعران متغزّلی چون او کمترین بهره را از امکانات سرشار شعر دارند و در بند فتوحات تازه نیستند و ترجیح می‌دهند که قوای خود را در وطن مألوف و قلمرو کوچک خویش به کار بندند. جهان بالقوه از آن شعر است ولی اینان از آن چشم می‌پوشند» (حقوقی، ۱۳۶۹: ۵۹).

فقر اندیشه عمده‌ترین معضل شعر منزوی و دیگر نوغزل پردازان رمانتیک این دوره است. نداشتن تعمّق در اندیشیدن به پدیده‌ها و نیز برخورداری از احساسات سطحی و رمانتیک از جمله معضلات شاعران نوپرداز در روزگار ماست. براهنی می‌نویسد: «بزرگترین عیب مکتب رمانتیسم بیمارگونه‌ی ایران این است که شاعران این مکتب، تخیل را با خیال‌بافی اشتباه می‌کنند و به همین دلیل از سرزمین تجربه و هرآن‌چه لمس کردنی، عینی و واقعی است، خود را به عمد تبعید می‌کنند و نمی‌توانند در راه کشف قلمروهای تازه‌ی تجربه، قدمی بردارند چراکه برای هر نوع ماجراجویی در روح، در زبان و در قلمرو تجربه، هوشیاری و بیداری در زندگی لازم است» (براهنی، ۱۳۵۸: ۲۹۷ و ۲۹۸). مصداق این نکته را در غزل‌های منزوی نیز می‌یابیم:

دلم می‌خواست می‌شد دیدنت را هر شب هر شب یا چو ماجرای قصه‌ها یک شب که تاریک است	کمند اندازم و پنهان درون غرفه‌ات آیم تو را از بسترت در جامه‌ی خواب تو بریایم
بهار از رشک گل‌های شکرخند تو خواهد مرد شراب چشم‌های تو، مرا خواهد گرفت از من	که تنها بر لب نوش تو میزبید، گل افشانی اگر پیمانه‌ی بی از آن به چشمانم بنوشانی
	(فتحی، ۱۳۸۸: ۳۹)
	(همان: ۲۱)

نزار قبّانی

«قبّانی در ۲۱ مارس ۱۹۲۳ میلادی در دمشق به دنیا آمد. تحصیلات خود را در همان

شهر به پایان برد و در سال ۱۹۴۵ در رشته‌ی حقوق از دانشگاه دمشق فارغ التحصیل شد و به استخدام وزارت خارجه سوریه در آمد و بیست و یک سال در سمت‌های دیپلماتیک در کشورهای مختلف خدمت کرد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۱۸).

هنگامی که نزار پانزده سال بیش نداشت، خواهر بیست و پنج ساله‌اش به علت مخالفت خانواده با ازدواج او با مردی که دوست می‌داشت، اقدام به خودکشی کرد. این فاجعه باعث شد تا قَبّانی جوان تصمیم بگیرد با شرایط اجتماعی - که او آن را مسبب قتل خواهرش می‌دانست - به جنگ برخیزد.

نزار خود در این باره می‌گوید: «من از خانواده‌ای هستم که شغل آن‌ها عاشقی است. عشق با کودکان این خانواده زاده می‌شود، همان‌گونه که شیرینی با سیب متولد می‌شود. وقتی به یازده سالگی می‌رسیم عاشق می‌شویم و در دوازده سالگی دل‌تنگ می‌شویم و در سیزده سالگی از نو عاشق می‌شویم و در چهارده سالگی از نو دل‌گیر و دل‌تنگ و در خانواده ما هر طفلی در سن پانزده سالگی پیری است و در کار عشق و عاشقی صاحب طریقه‌ای. پدر بزرگم چنین بود، پدرم چنین بود و برادرانم چنین بودند و در این راه شهید می‌دهیم ... خواهرم بخاطر این که نتوانست با مرد دل‌خواهش ازدواج کند خودکشی کرد. وقتی با جنازه‌ی خواهرم - که از عشق خودکشی کرده بود - راه می‌رفتم و پانزده ساله بودم، عشق با من قدم برمی‌داشت و دست بر شانه‌ی من می‌نهاد و می‌گریست» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

در بیست و یک سالگی نخستین کتاب خود به نام **آن زن سبزه به من گفت ...** را منتشر کرد که چاپ آن در سوریه غوغایی به پا کرد. این کتاب چه در سبک و چه در معنی دهن کجی‌ای به سنت‌های روز بود. بسیاری او و شعرهایش را تکفیر کردند و از همان هنگام لقب «**شاعر زن یا شاعر طبقه مخملی**» را به او نسبت دادند.

اکثر شعرهای قَبّانی در ستایش عشق و دفاع از حقوق زنان لگدمال شده‌ی عرب است. او یک تنه در مقابل دگم‌اندیشی جامعه‌ی عرب به پا خاست و زبان کوچه و بازار و زبان فاخر را با هم آمیخت و لحنی تازه در شعر به وجود آورد. او از دو مفهوم زن و وطن، اشعار عاشقانه - حماسی بی بدیلی آفرید و با انتشار کتابی تحت عنوان **یادداشت‌های زن لابلالی** به دفاع از حقوق زنان پرداخت.

خود شاعر در این باره می‌گوید: «من همیشه بر لبه‌ی شمشیرها راه رفته‌ام! عشقی که من از آن حرف می‌زنم عشقی نیست که در جغرافیای اندام یک زن محدود شود! من خود را

در این سیاه چال مرمر زندانی نمی کنم! عشقی که من از آن سخن می گویم با تمام هستی در ارتباط است. در آب، در خاک، در زخم مردان انقلابی، در چشم کودکان سنگ انداز و در خشم دانش جویان معترض وجود دارد! زن برای من سکه ای پیچیده در پنبه یا کنیزکی نیست که در حرمسرا چشم به راهم باشد! من می نویسم تا زن را از چنگ مردان نادان قبایل آزاد کنم» (اسوار، ۱۳۸۱: ۹۱).

در سال ۱۹۸۱ همسرش «بلقیس الراوی» را در یک حادثه ی بمب گذاری در سفارت عراق در بیروت از دست داد. این حادثه ی تلخ در شعرهایش انعکاس وسیعی یافت و تعدادی از زیباترین مرثیه های شعر عرب را پدید آورد. شعرهایی چون: «دوازده گل سرخ بر موهای بلقیس» و «بیروت می سوزد» و «من تو را دوست می دارم».

قبّانی در ۱۹۹۸ در لندن درگذشت. جسد او با احترام نظامی و تشریفات رسمی بر دوش هزاران نفر از دوستان شعرش در دمشق به خاک سپرده شد.

بررسی شعر قبّانی

بیش و پیش از هر چیز عشق و زن در اشعار او موضوعیت دارد و عاشقانه های او بازتاب همه ی زوایای ذهنی و عاطفی اوست. حقیقت این است که نزار همه چیز را به چشم زن و از زاویه ی دید جنس می نگرد و از همین روست که او را شاعر عشق و زن می دانند.

مضمون بیشتر اشعار او را زن تشکیل می دهد تا آن جا که حتی نام بسیاری از مجموعه شعرهایش بر اساس نام زنان انتخاب شده است مانند: **شعر بلقیس، پنجاه سال در ستایش زنان و زن سبزه رو به من گفت**. او جایگاه زن را تا آن جا بالا برده و رفیع انگاشته است که در شعری او را اساس هستی و آغاز آفرینش می شمرد و چنین می سراید:

در آغاز فاطمه بود

پس از او عناصر اشیاء شکل گرفت

آتش و خاک،

آب ها و باد

و زبان ها و نام ها...

و تابستان و بهار

و بامداد و شامگاه

و پس از چشمان فاطمه

جهان راز گل سیاه را کشف کرد.^۱ (اسوار، ۱۳۸۲: ۲۱۶).

شفیعی کدکنی در کتاب **شعر معاصر عرب** درباره‌ی قبتانی می‌گوید: «چه بخواهیم چه نخواهیم، چه از شعرش خوشمان بیاید یا نه، قبتانی پرنفوذترین شاعر عرب است» (۱۳۸۰: ۱۱۴).

دومین موضوع شعر قبتانی سیاست است. نگاه او در این قلمرو بیشتر انتقادی است و از شناخت ژرف سیاسی در آن کم‌تر نشانی می‌توان یافت. او در بیان مسائل سیاسی از زبانی سهل و ممتنع بهره می‌گیرد و همین امر موجب جذب مخاطبین بی‌شمار او شد. او شعر را کار اصلی خود تلقی می‌کرد و هیچ‌گاه سیاست را جدی نگرفت: «عالم سفارت و سیاست، موزه‌ای است از موم. همه چیز آن مصنوعی و قلابی و غیرحقیقی است و زبان سیاست هیچ چیز را روشن نمی‌کند و هیچ معنایی ندارد، نه چیزی می‌دهد و نه چیزی می‌گیرد. مثل گل مصنوعی است رنگ دارد و بو ندارد. همیشه میان این دو نوع زندگی برای من جدالی بود، تا سرانجام شعر به سیاست پیروز شد و پس از بیست و یک سال سیاست‌پیشگی، آن را رها کردم - در بهار ۱۹۶۶ - و شعر را نجات دادم» (ر.ک. شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

وقتی شعر سیاسی در **حاشیه‌ی دفتر شکست** منتشر شد، غوغای عظیمی در کشورهای عربی برخواست و نزار مورد حمله‌ی بسیاری از منتقدان شعرش قرار گرفت. انتشار این شعر مقارن با شکست اعراب از اسرائیل بود. او می‌گوید: «من در برابر تمام این تهمت‌ها به جای این‌که احساس رنج کنم احساس کردم دارم قدم می‌کشم و بزرگ‌تر می‌شوم و از سنگی که به سوی پنجره‌ام پرتاب می‌شد احساس لذت می‌کردم و سخنان مسیح را بر لب داشتم که خدایا بر ایشان ببخشای که نادانند» (همان: ۱۲۱). او تحوّل خود به سیاست را نتیجه‌ی یک حرکت درونی می‌داند که ناگهان تمام امواج بلورین روحش را در هم شکست:

ای وطن اندوهگین

که در یک لحظه مرا ...

از شاعری که شعر عشق و محبت می‌نویسد

به شاعری که با خنجر می‌نویسد بدل کردی...^۲

نزار خود را کسی می‌داند که می‌تواند از نظر شعری در میان اعراب اتحاد ایجاد کند، کاری که اتحادیه‌ی کشورهای عرب هنوز از نظر سیاسی توان انجام آن را ندارد! در شعر

قبانی، طنز نیز رنگ و بویی سیاسی به خود می‌گیرد، طنزی لطیف و گاه گزنده که از ویژگی‌های شعر اوست و دل‌نشینی خاصی به شعرش می‌دهد و خواننده را تا انتها با خود همراه می‌کند. آیا شما با خواندن این شعر لبخندی تلخ بر لب نمی‌آورید:

اگر از کرانه‌ی فلسطین غمگین
برای ما
ستاره‌ای یا پرتغالی می‌آوردند،
اگر از کرانه‌ی غزه
سنگریزه‌ای یا صدفی،
اگر در بیست و پنج سال
زیتون نبی را آزاد کرده بودند،
یا لیمویی را باز گردانده بودند
و رسوایی تاریخ را می‌زدودند
من قاتلان تو را سپاس می‌گفتم!
اما آنان
فلسطین را رها کردند
و آهوپی را از پا در آوردند.^۳ (اسوار، ۱۳۸۲: ۱۶۳).

نزار شاعری به تمام معنا متعهد و وطنی است و این حس تعهد و عشق به وطن را از همان اولین آثارش می‌توان دریافت. آنچه در اشعار ابتدایی او به چشم می‌خورد بیان دوستداری وطن از دیدگاه شاعری است که تنها زیبایی‌های وطن خود را می‌بیند و به وصف کوه‌ها و نهرها و بناهای آن می‌پردازد. اما پس از شکست اعراب از اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ و بیداری نزار و ملت عرب از خواب خوش، اشعار وطنی او شکل دیگری به خود می‌گیرند. نزار در خود احساس تعهد می‌کند و می‌گوید: «شاعر امروز باید آینه‌ی تمام‌نمای دردهای وطنش باشد. چرا که این دوران، دوران گنجشک‌ها نیست. جهان عرب مثل یک پرتقال پوست‌کنده خورده می‌شود، بر روی مسلسل‌های وحشت می‌خوابد و از روی مسلسل‌های رعب برمی‌خیزد» (اسوار، ۱۳۸۲: ۱۹۵).

قبانی در باره‌ی مفهوم وطن نیز می‌گوید: «مفهوم وطن در نظر من، یک مفهوم ترکیبی است از میلیون‌ها چیز، از قطره‌ی باران تا برگ درخت تا قرص نان و ناودان و ناله‌های عاشقانه

و بوی کتابها و شانه‌ای که در گیسوان معشوق من سفر می‌کند و سجاده‌ی نماز مادرم و زمانی که بر چهره‌ی پدرم شیار افکنده است. من از این چشم انداز پهناور است که وطن را می‌بینم. نوشتن درباره‌ی وطن موعظه کردن نیست و خطبه خواندن نیست، سر مقاله‌ی روزنامه نیست. من این برداشت را از وطن دارم...» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰: ۱۲۰). میهن او محدود به سوریه نمی‌شود او تمام جهان عرب را میهن خود می‌داند و با احساسی انترناسیونالیستی به دفاع از میهن عربی می‌پردازد و قدس را چنان زیبا و ملموس توصیف می‌کند که انسان خود را در کوچه باغ‌های بیت المقدس می‌یابد:

ای قدس... ای شهر من

ای قدس... ای دوست

فردا... فردا درخت لیمو شکوفه خواهد زد

و سنبلان سبز شادی خواهند کرد.

چشمان به خنده شاد خواهند گشت

و کبوتران مهاجر به بام‌های پاک تو

باز خواهند گشت.

کودکان دوباره برای بازی خواهند آمد

و پدران و پسران بر روی تپه‌های سر سبز تو

یکدیگر را خواهند دید.

ای وطنم... ای سرزمین آشتی و زیتون.^۴ (اسوار، ۱۳۸۲: ۲۷۴).

یکی از موضوعات مهم و مورد توجه شعر معاصر عرب، موضوع زن است. زن، نه تنها به منزله یک کالبد برای اثبات وجود و نه تنها به عنوان یک نقطه عطف برای رابطه عاشقانه، بلکه به عنوان یک نماد قابل توجه برای آزادی‌خواهی اجتماعی و مبارزه با تفکر سیاه حاکم بر جامعه‌ی سنتی عرب مورد توجه بوده است.

در بسیاری از آثار که نگاه عاشقانه به زن در آن‌ها برجسته گردیده، می‌توان نوعی دهن‌کجی به چالش‌های اجتماعی و تناقضات عمومی را استنباط کرد، برخی شعرهای عاشقانه از طریق مبارزه با تفکر رایج، نوعی از آزادی‌خواهی را ترویج می‌کنند. در واقع بسیاری از آثار عاشقانه برای دفاع از حقوق پایمال شده زن در فرهنگ اجتماعی اعراب سروده شده‌اند. نمونه‌ی برجسته‌ی چنین سروده‌هایی را می‌توان در آثار نزارقبتانی به روشنی شاهد

بود.

۱- زن

زن در نگاه نزار قبانی دلیلی برای رهایی از مرگ و امید به زندگی است:
تنها زن و نوشتن

ما را از مرگ می‌رهاند.^۵ (پوری، ۱۳۸۹: ۶۹).

برای او تنها زیبایی یک زن ملاک بهترین بودن نیست. او دلی مملو از مهر و روحی بی‌پروا می‌خواهد تا به غرقاب عشق زن گرفتار شود:

بسیار ستوده‌ام زیبایی زنان را
اما دل را به او نسپردم.

چه بسیارند زنان زیبا در دنیا

و چه دشوار است عاشق شدن اما...^۶ (پوری، ۱۳۸۹: ۲۴).

برای او، زن دلیل آفرینش شعر است و زیبایی شعر منوط و مشروط به زیبایی زن:
اگر زن در دنیا آفریده نشده بود

من زنی چون تو را می‌آفریدم

محبوب من! (همان: ۴۴)

و یا به عبارت بهتر، حضور زن یعنی حضور تمام احساسات ناب انسانی، تا آن جا که:
بخواب در پناه خدا... ای زیبا روی

که پس از تو شعر دگرگون خواهد شد

و زنانگی نیز

و همه قوم عرب روزی خواهند فهمید

که رسولی را به قتل رسانده‌اند...^۷ (پوری، ۱۳۸۹: ۶۸).

اما نگاه حسین منزوی به زن، نه از جانب زیبا بودن اوست و نه به خاطر لطافت ذاتی و آفرینشی‌اش. بلکه آن چه باعث می‌شود شعر او از زن بگوید، عشقی است که به واسطه‌ی حضور یک زن در زندگی او پیش آمده:

روزی اگر خواهیم به چشمت طرح نویی اندازم از عشق

تصویر خواهیم کرد آن را با صورت یک زن برایت

یک زن به خوبی و خصلت تو با هیأت و قامت تو
آینه‌ای خواهد شد آری طرحی که دارم برایت (فتحی، ۳۸۸: ۲۷۶).
زیرا:

شیرین و ویس و لیلی و عذرا خوب‌اند و خوبی‌اند خود اما
بی نام تو که خوب‌ترینی این قصه اعتبار ندارد (همان: ۲۶۱).
او همین که عاشق شده کسی دیگر را نمی‌بیند و نمی‌پسندد و معشوق او حتی اگر زیبا
نباشد تنها پسندیده اوست:

زنی چنین که تویی جز تو هیچ کس زن نیست
و اگر زن است پسندیده‌ی دل من نیست
زنی چنین که تویی، ای که چون تو هیچ زنی
به بی‌نیازی بی‌زینتی آفریدن نیست (همان: ۱۹۳).

زنی که مقصود خلقت است و یادآور تمام داستان‌های عاشقانه‌ی باستانی، قدرت آفرینش
دارد و نشانه‌های هر چه زیبایی در او موج می‌زند:

ای برگزیده ز ملاموس! ای داستانی	ارث اساطیر لیلی باستانی
تو جذبه‌ی استحالت، تو شور رسیدن	که رودها را به دریا شدن می‌کشانی
تو شوق پروانه‌گی، آرزوی رهایی	که پیله‌ی اختناق را می‌درانی
معشوقی از تیره‌ی منقرض گشته‌ی گل	با روحی از سبزه در هیات ارغوانی
تعبیر بیتی بلند از غزل‌های حافظ	مصداق نقشی بدیع از تصاویر مانی

(فتحی، ۳۸۸: ۴۱)

در باور حسین منزوی عشق و زن یک تعریف دارند و می‌شود این دو را به جای هم به
نام صدا زد:

الا زنی که صدایی فقط صدا ای زن	صدای با دل و جان من آشنا ای زن
من از تو نام تو را خواستم غروب آری	که تا به نام بخوانم شبی تو را یک زن
تو هیچ نام نداری به ذهن من ناچار	به نام عشق تو را می‌زنم صدا ای زن

(همان: ۳۵۸)

۲- عشق

عشق تمام دارایی یک شاعر است، ورای ملیت و زبان و مذهب و نگرش‌های
جامعه‌شناسانه و این درباره‌ی نزار قبّانی هم صدق می‌کند. زندگی با عشق برای او سفری

طولانی و پر هیجان است که او را به مبارزه با نیستی وامی‌دارد، سفری که انتهایبی ندارد:

بیست سال در سفر عشق،

اما جاده هنوز ناشناخته.

گاه پیروز شده‌ام،

اغلب از پا افتاده‌ام.

بیست سال سر در کتاب عشق

و هنوز در نخستین برگ...^۹ (پوری، ۱۳۸۹: ۱۷).

او تمام زندگی‌اش را از عشق می‌داند و حاضر است در برابر فتوای عشق حتی به مرگ

تن در دهد:

شرق آوازه‌ایم را می‌شنود، جمعی آن‌ها را می‌ستایند، جمعی دشنام می‌دهند

سپاس من نثار همه آن‌ها،

انتقام خون هر زنی را ستانده‌ام

و پناهی بوده‌ام برای آن‌که در وحشت بوده است.

قلب شوریده زن را حمایت کرده‌ام

و آماده‌ام برای تقاص _ راضی به مردنم

اگر عشق حکم به قتل من دهد،

زیرا من قهرمان عشق بوده‌ام،

و اگر لحظه‌ای عاشق نباشم،

دیگر این من نخواهد بود.^{۱۰} (همان: ۲۳).

از نگاه او عشق، اتفاق افتادنی است و غیر قابل پیش‌بینی و زمانی که بیاید هر امر محالی

امکان پذیر می‌شود:

تا این لحظه دوستت نداشتم اما

زمان چاره ناپذیر عشق فرا خواهد رسید

و دریا، ماهیانی را که در انتظارشان نبودی

بر سینه‌ات خواهد ریخت^{۱۱} (همان: ۳۶).

انگیزه و هدف و راه نزار قبّانی عشق است:

و نمی‌دانستم...

آن‌گاه که تو را از دفتر خاطراتم بزدایم

بر نیمی از زندگانیم خط کشیده‌ام...^{۱۲}

نزار قبانی شعر را تنها وسیله‌ای می‌داند که با آن می‌توان عشق را بیان کرد:

من کلامی نگفتم

به زنی که دوستش داشتم،

اما همه صفت‌های عشق را

در چمدانی ریختم

و از فراز تمامی زبان‌ها به پرواز در آمدم^{۱۳} (پوری، ۱۳۸۹: ۲۱).

عشق از دیدگاه حسین منزوی از ازل وجود داشته و اساس خلقت بر پایه‌ی عشق بوده و

در باور او حتی بار امانتی که خدا بر دوش انسان گذاشته عشق است:

و کلمه بود و جهان در مسیر تکوین بود	و دوست داشتن آن کلمه‌ی نخستین بود
و عشق روشنی کائنات بود و هنوز	چراغ‌های کواکب تمام پایین بود
خدا امانت خود را به آدمی بخشید	که بار عشق برای فرشته سنگین بود
اگر نبود به جز پیش پا نمی‌دیدیم	همیشه عشق همان دیده‌ی جهان بین بود
اگر که عشق نمی بود داستان حیات	چگونه قابل توجیه و شرح و تبیین بود

(فتحی، ۱۳۸۸: ۲۲۷)

و تا آن‌جا به عشق معتقد است که قسم مقدّسش عشق است:

قسم به عشق که دروازه‌ی سپیده دم است	قسم به دوست که با آفتاب‌ها به هم است
قسم به عشق که زیبتون باغ‌های شمال	قسم به دوست که خرماي نخل‌های بزم است
قسم به جنون این رهایی مطلق	که در طریقت عشاق اولین قدم است

(همان: ۱۶۶)

اولین روزنه‌ی نشان دادن عشق، نگاه عاشق است که راه کتمان را بر او می‌بندد:

بی‌هوده می‌کوشی که راز عاشقی را
از من بی‌وشانی که در چشم تو پیداست

(همان: ۲۲)

یا:

آری تو را دوست دارم وگر این سخن باورت نیست
اینک نگاه ستایشگرم از زبانم رساتر

(همان: ۲۳)

برای او هم عشق هم‌چون مهمان ناخوانده‌ای از راه می‌رسد:

همواره عشق بی‌خبر از راه می‌رسد چونان مسافری که به ناگاه می‌رسد
(همان: ۱۸۹)

و زمان و زمانه را به هم می‌آمیزد:
عشق من و تو بر اثر ماه و سال نیست تقویم ما قوام قدیم زمان شکست
(همان: ۶۶)

و با همه‌ی رنگ‌های تکراری طرحی نو می‌انگیزد:
بدین سان که من و تو از تفاهم عشق می‌سازیم از این پس عشق ورزی هم قراری تازه خواهد یافت
من و تو عشق را گسترده‌تر خواهیم کرد آری که نوع عاشقان از ما تباری تازه خواهد یافت
(فتحی، ۱۳۸۸: ۴۰)

۳- سیاست و وطن دوستی

از شاعرانی که عشق در آثارشان نمود بیشتری دارد نمی‌توان توقع اشعار سیاسی و جبهه‌گرایانه داشت؛ با این حال نزار قبانی در قطعاتی، نوشتن را وسیله‌ای برای رهایی جهان از مشکلات اجتماعی و سیاسی می‌داند:

می نویسم
تا دنیا را از زندان‌های هلاکو،
از حکومت نظامیان،
از دیوانگی اوباشان،
رهایی بخشم.

می نویسم
تا زنان را از سلول‌های ستم،
از شهرهای مرده،
از ایالت‌های بردگی
و از روزهای پر کسالت سرد و تکراری برهانم.

می نویسم
تا واژه را از تفتیش،
از بو کشیدن سگ‌ها

و از تیغ سانسور برهانم.^{۱۴} (پوری، ۱۳۸۹: ۶۸).

او صمیمانه به وطن خود عشق می‌ورزد و نگران از دست دادن هویت ملی خویش است:
 "هراسی از این نداشت
 که سرزمین مادریش او را بکشد،
 هراس او این بود
 که سرزمین مادریش خود را بکشد." (همان: ۵۳).
 و در جایی دیگر:
 تو سرزمین منی
 تو به من هویت می‌دهی
 آن که تو را دوست ندارد بی وطن است. (همان: ۶۶).

فضای پیش از انقلاب و خفقان حاکم بر ایران، دل هر میهن‌دوستی را به درد می‌آورد. رویکرد حسین منزوی به شرایط آن دوران، رویکردی دور از امید و پر از یأس و بدبینی است:

از زمزمه دل‌تنگیم از همه‌بیزاریم	نه طاقت خاموشی نه تاب سخن داریم
آوار پریشانی ست رو سوی چه بگریزیم؟	هنگامه‌ی حیرانی ست خود را به که بسپاریم؟
تشویش هزار آیا، وسواس هزار اما	کوریم و نمی‌بینیم و نه همه بیماریم
دوران شکوه باغ از خاطرمان رفته‌است	امروز که صف در صف خشکیده و بی‌باریم
دردا که هدر دادیم آن ذات گرمی را	تینیم و نمی‌بریم ابریم و نمی‌باریم
ما خویش ندانستیم بیداری مان از خواب	گفتند که بیدارید گفتیم که بی‌یداریم
من راه تو رابسته تو راه مرا بسته	امید رهایی نیست وقتی همه دیواریم

(فتحی، ۱۳۸۸: ۲۷)

او هیچ‌امیدی برای پیدا شدن روشنایی در آن ظلمات شاهنشاهی نداشت:
 سوار سبز تو هرگز نخواهد آمد آه به خیره خیره مبر رنج انتظاران را
 (فتحی، ۱۳۸۸: ۲۹)

و حسرت روزهای ناب، در گذشته‌های دور را می‌خورد:

یاد روزگاری کاسمان و آفاش	همت پر ما را عرصه‌ی حقیری بود
در سکون این مرداب بو گرفته‌گنیدیم	مثل ماهی تنبل تا جدا شدیم از رود

(همان: ۶۹)

اما گویی برخی وقایع، روح سرکش شاعر را بیدار کرده و او درصدد امید دادن به هم‌نوعان خود بر می‌آید:

بی همان باشیم اگر دشمن فزونی می کند
با همان باشیم تا بر خصم بسیاری کنیم
دفتر فرمان بندی از خیل دیوان بسته باد
وقت آن آمد که خود بر خویش سالاری کنیم
(فتوحی، ۱۳۸۸: ۷۰)

و بعدتر، جان تازه‌ای در شعرهای او دیده می‌شود:

پا در ره صبح اند شهیدان و در این راه
دژخیم به کین است و کمانش به کمین است
جان بازی و عشق‌اند و حریفان قدیم‌اند
تا بوده چنین بوده و تا هست چنین باد
(همان: ۹۵)

نتیجه

با آن که نگاه هر دو شاعر به «زن» نگاهی محترمانه و عاشقانه است، اما گستردگی پردازش نزار قبّانی به زنان در شعرهایش در خور تأمل است. او نگاه خاص و ویژه‌ای به زنان داشته و تنها زیبایی و دل‌انگیزی آنان علت توجه او به زنان نبوده، همان‌گونه که در شعر حسین منزوی نیز زن مفهومی عمیق تا حد عشق را در بردارد و اساس تصور او از عشق در زنی خطر پیشه خلاصه می‌شود.

به جرأت می‌توان گفت که بسامد بالایی از شعر قبّانی در ستایش عشق و دفاع از حقوق زنان هم‌نژاد خودش است، برخلاف منزوی که زن را یکی از دو کفهی ترازوی عاشقی می‌داند و تنها به بیان احساسات شورانگیز خود می‌پردازد و زن را دست‌مایه‌ی توصیف عاشقانه‌ی خود قرار می‌دهد، قبّانی با تلفیق زن، عشق و وطن، اشعار عاشقانه‌ی حماسی می‌سراید؛ از همین روست که منزوی را تنها به عنوان شاعری عاشق و غزل‌سرای رمانتیک می‌شناسیم، در حالی که قبّانی در میان جمهور خود به "شاعر زن" شهره می‌شود. قبّانی برای درک عمیق‌تر دغدغه‌های زنانه، گاه جامه‌ی زنانه به تن می‌کند و می‌کوشد از زبان آنان سخن بگوید در حالی که منزوی همواره بر مسند مردانه‌ی خویش تکیه دارد.

نگاه مشترک شاعران به مقوله‌ی عشق چیز جدیدی نیست. نزار قبّانی و حسین منزوی هر دو از یک زاویه به عشق نگاه می‌کنند و برای آن‌ها عشق سفری پر مخاطره است که در لحظه صورت می‌پذیرد و هدف اصلی آفرینش انسان همین عشق است. هیچ راهی برای کتمان و یا گریز از آن وجود ندارد و بهترین توشه برای این سفر، تسلیم بودن محض در برابر قدرت عشق است. دست‌مایه‌ی اصلی شعر منزوی غزل عاشقانه است، او همواره از عشق با حالت تراژیک آن سخن می‌گوید و همانند قبّانی برای عشق تقدسی آسمانی قایل است و آن

را اساس خلقت می‌داند. شاید و این بزرگ‌ترین وجه مشترک دو شاعر است. در زمینه‌ی سیاست نیز هر دو شاعر از درگیر شدن با مسایل سیاسی پرهیز می‌کردند. منزوی مسایل اجتماعی را بدون شعار مطرح می‌کرد. او کنج آرامش و خلوت خود را با سیاست آشفته نمی‌کرد. قبتانی هم با سیاست رفیق نبود، او که منتقدانه به مسایل جاری پیرامون خود می‌نگریست، سیاست را جدی نگرفت و پس از مدتی آن را رها کرد. این هر دو هیچ‌گاه در هیچ حزب و دسته‌ی سیاسی عضو نشدند. گویی هر دو شاعر برای سرودن از عشق آفریده شده بودند و سیاست در آثار آن‌ها نمود بارز و جایگاه ویژه‌ای نداشت. رسالت این شاعران در بیان سیاسی و شعاری نیست و عشق جلوه‌ی بهتر و دیگرگونه به آثارشان می‌بخشد.

اما در مورد احساسات میهن پرستانه باید گفت که یکی از دست‌مایه‌های اصلی در شعر قبتانی احساس ناسیونالیستی او نسبت به زادبومش است. او را می‌توان شاعری به تمام معنی متعهد و وطنی دانست. حس وطن‌پرستی در اشعار وی به نوعی انترناسیونالیسم عربی (پان عربیسم) بدل می‌شود، به گونه‌ای که وی نه تنها بیروت و لبنان که تمام جهان عرب را میهن خود می‌داند. منزوی نیز همچون قبتانی در دوران زندگی خود شاهد ناملايمات بسیاری بود، جنگ‌ها، درگیری‌های سیاسی، اختلافات داخلی و بی‌ثباتی اجتماعی از جمله مسایلی بود که روح حساس شاعر را می‌آزرد و او را وادار به سرودن می‌کرد، سروده‌هایی که گاه سرشار از ناامیدی و یأس بود و گاه سرکش و طغیان‌گر.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- فی البدء كانت فاطمه/ و بعدها تكونت عناصر الاشياء/ النار و التراب/ والمياه و الهواء/ و كانت اللغات و الاسماء/ و الصيف و الربيع/ و الصباح و المساء/ و بعد عيني فاطمه/ اكتشفت العالم سر الوردة السوداء (قبتانی، ۱۹۸۳: ۱۲۷)
- ۲- یا وطنی الحزین/ حوّلتنی بلحظهٔ .. / من شاعرٍ یکتب شعر الحبّ والحنین لشاعرٍ یکتب بالسکین ... (الضوی، ۲۰۰۳: ۱۲۷)
- ۳- لو أنهم حملوا إلینا/ من فلسطين الحزینة/ بنجّمهٔ او برتقاله/ لو أنهم من ربع قرنٍ حرّروا زیتونهٔ/ أرجعوا لیمونهٔ/ و محوا عن التاريخ عاره/ لشکرت من قتلوک یا بلقیس/ یا معبودتی حتی الثماله لکنهم ترکوا فلسطیناً/ لیغتالوا غزاله!! (الضوی، ۲۰۰۴: ۱۱۹)

- ۴- یا قدس ... یا مدینتی / یا قدس ... یا حبیبتی / غداً غداً سیزهر الليمون / و تفرح السنابل
الخضراء / و تضحك العيون / و ترجع الحمائم المهاجره / إلى السقوف الطاهره / و
يرجع الأطفال يلعبون و يلتقى الآباء و البنون / على رباک الزاهره / یا بلدی ... یا بلد السلام
و الزيتون (تاج الدين؛ ۲۰۰۱: ۱۱۱)
- ۵- لاشيء يحميننا من الموت / سوى المرأة ... و الكتابه (قبّانی، ۱۹۸۷: ۱۶)
- ۶- وکم اعجبت بامرأه / و لم يقنع بها القلب / نساء الارض لا يحصين / لكنّ الهوا صعب ...
(قبّانی، ۱۹۸۳: ۷۸۶)
- ۷- لو لم تكوني أنت في حياتي / كنت اضرعت امرأةً مثلک / یا حبیبتی (قبّانی، ۱۳۸۴: ۱۰۶)
- ۸- نامی بحفظه الله ... ايتها الجميلة / فالشعر بعدک مستحيل / و الأنوثة مستحيلة / و سيعرف
الاعراب يوماً / أنهم قتلوا الرسول (الهوری، ۲۰۰۸: ۲۰۰۸)
- ۹- عشرون عاماً فوق درب الهوى / و لا يزال الدروب مجهولاً / فمرةً كنت أنا قاتلاً / و اكثر
المرآت مقتولا عشرون عاماً ... یا كتاب الهوى / و لم أزل في الصفحة الأولى (قبّانی،
۱۹۸۳: ۴۶۱)
- ۱۰- يعانق الشرق أشعاري ... و يلعنها / فألف شكر لمن أطرى، و من لعنا / فكلّ مذبوحه دافعت
عن دهما و كلّ خائفةً أهديتها وطناً / و كل نهدٍ ... أنا أيدت ثورته / و ما ترددت في أن أدفع
الثمننا أنا مع الحبّ، حتّى حين يقتلني / إذا تخلّيت عن عشقى ... فلست أنا (قبّانی،
۱۹۸۳: ۷۴۰)
- ۱۱- أنا لم أعشّقك حتّى الآن ... لكن / سوف تأتي ساعةً الحبّ التي لا ريب فيها / و سيرمى
البحرُ أسماكاً على نهديک لم تنتظريها / ... (قبّانی، ۱۹۸۳: ۸۳۰)
- ۱۲- و ما كنت أعلمُ ... / حين شطبتک من دفتر الذكريات / بأنّي سأشطبُ نصفَ حياتي ...
(قبّانی، ۱۹۸۳: ۷۸۶)
- ۱۳- ما قلت شيئاً للتي احببتها / و جمعتُ أشياءً الهوى بحقيبه / و هربتُ من كلّ اللغات ...
(قبّانی، ۱۹۸۳: ۷۸۱)
- ۱۴- أكتب / حتى أنقذ العالم من اضراس هولاکو / و من حکم الميليشيات / و من جنود قائد
العصابه / أكتب حتى أنقذ النساء من أقبيّة الطغاه / من مدائن الأموات / من تعدد الزوجات /
من تشابه الايام / و الصقيع و الرقابه أكتب حتى أنقذ الكلمه من محاکم التفتيش / من
شمشمه الكلاب / من مشانق الرقابه (قبّانی، ۱۹۸۷: ۱۶)

منابع

- ۱- اسوار، موسی. (۱۳۸۱). *از سرود باران تا مزامیر گل سرخ (پیشگامان شعر امروز عرب)*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۲- (۱۳۸۱). *تا سبز شوم از عشق*، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
- ۳- الضوی، سمر. (۲۰۰۴). *روائع نزار قبّانی*، چاپ سوم، بیروت: انتشارات دار الروائع للنشر و التوزیع.
- ۴- الهواری، د. صلاح الدین. (۲۰۰۸). *المرأة فی شعر نزار قبّانی*، چاپ اول، بیروت: انتشارات دار البحار.
- ۵- براهنی، رضا. (۱۳۵۸). *طلا در مس (جلد اول)*، چاپ اول، تهران: انتشارات زمان.
- ۶- بهروز، اکبر. (۱۳۷۷). *تاریخ ادبیات عرب*، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۷- پوری، احمد. (۱۳۸۹). *در بندر آبی چشمانت*، چاپ هفتم، تهران: نشر چشمه.
- ۸- تاج الدین، احمد. (۲۰۰۱). *نزار قبّانی و الشعر السیاسی*، چاپ اول، القاهرة: انتشارات الدار الثقافیة للنشر.
- ۹- جعفری، عبدالرضا. (۱۳۸۷). *فروغ جاودانه*، چاپ اول، تهران: انتشارات تنویر.
- ۱۰- حقوقی، محمد. (۱۳۶۹). *شعر نواز آغاز تا امروز*، چاپ اول، تهران: انتشارات هدایت-یوشیج.
- ۱۱- روزبه، محمدرضا. (۱۳۷۸). *سیر تحول در غزل فارسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه.
- ۱۲- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۰). *شعر معاصر عرب*، چاپ سوم، تهران: انتشارات سخن.
- ۱۳- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). *سیرغزل در شعر فارسی*، چاپ هفتم، تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۴- غنیمی هلال، محمد. (۱۳۷۳). *ادبیات تطبیقی*، ترجمه سید مرتضی آیت الله زاده شیرازی. چاپ اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۵- فتحی، حسین. (۱۳۸۸). *مجموعه اشعار حسین منزوی*، چاپ اول، تهران: انتشارات نگاه.
- ۱۶- قبّانی، نزار. (۱۹۸۷). *دیوان قصائد مغضوب علیها*، چاپ دوم، بیروت: انتشارات نزار قبّانی.
- ۱۷- (۱۹۸۳). *الاعمال الشعریة الکامل نزار قبّانی (جزء اول و دوم)*، چاپ دوازدهم، بیروت - لبنان: انتشارات نزار قبّانی.

- ۱۸- کفافی، محمد عبدالسلام. (۱۳۸۲). *ادبیات تطبیقی*، ترجمه سید حسین سیدی. چاپ اول، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۹- گلرویی، یغما. (۱۳۸۴). *باران یعنی تو بر می‌گردد*، چاپ اول، تهران: انتشارات دارینوش.
- ۲۰- لنگرودی، شمس. (۱۳۹۰). *تاریخ تحلیلی شعر نو (جلد ۴)*، چاپ ششم، تهران: انتشارات مرکز.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی